

اندیشه

۹۹



سال هشتم شماره ۸۲ - مارچ ۱۹۹۷
ANDISHEH PUBL. 8TH YEARS NO. 82 MARCH 1997



آغاز سال نورانی ما بهترین شادما شما تقدیم هموطنان عزیزمانم

احمد شاملو [مصاحبه با «ریتا آتانت سرکیسیان (آیدا)»]

(«اندیشه» ، سال ۸ ، شماره ۸۲ ، مارچ ۱۹۹۴)

احمد شاملو

(شاعر، مترجم)

متولد: ۱۳۰۴
سومین ازدواج: ۱۳۴۱

کتاب‌ها: آهنگها و احساس - آهنگهای فراموش شده - قطعه‌نامه - هوای تازه - باغ آینه - آیدا در آینه - آیدا، درخت، خنجر و خاطره - ققنوس در باران - مرثیه‌های خاک - شکفتن در مه - ابراهیم در آتش - دشله در دیس - تعداد زیادی ترجمه، برگزاری سخنرانی‌ها و شب شهرهای شهر در مجامع فرهنگی ایران و خارج، برنده جایزه نویسندگان آزاد.

مصاحبه شهین سخاوت با
ریتا آتانث سر کسمیان (آیدا)

عکسی از شاملو روی دیوار نصب شده و روییم رفته هماهنگی اشیاء نشان دهنده سلیقه خاص صاحب خانه است. دفتر کار احمد شاملو در طبقه بالا قرار دارد. آشپزخانه اوپن است. آیدا برایم قهوه می‌آورد چه بوی خوبی دارد من همیشه بوی قهوه را از خود قهوه بیشتر دوست داشته‌ام. بوی قهوه مرا به دوران نوجوانی ام که در "مونتاناری" سوئیس گذشت میبرد و آن زن مهربان فرانسوی که تا وارد قهوه خانه‌اش می‌شدم میگفت قهوه با شیر، هوا ابری است. او می‌دانست که من در هوای ابری قهوه می‌خورم و در هوای آفتابی جای. هنوز هر وقت از کنار یک قهوه فروشی رد می‌شوم پاهایم سست می‌شود، همان خاطره‌ها در ذهنم بیدار می‌شود. و حالا آیدا و بوی قهوه. آنکه می‌آید و آنچه می‌آورد هر دو دوست داشتنی.

خانه بسیار ساده است. یک استخر سرپوشیده هم از پشت شیشه پیداست و نمای قشنگی به فضا داده است. اطراف آن

خانه احمد شاملو شاعر پرآوازه ایران خانه‌ایست ساده با یک فضای کوچک سبز که اطراف استخر آن پوشیده از گل سرخ است. حال این گل‌های زیبا چگونه با این هوای گرم مرداد ماه کنار آمدند بماند، شاید گل‌ها در خانه شاعر و در هوایی که شاعر در آن تنفس می‌کند شکفتگی و شادابی اش را مدت زمان بیشتری حفظ می‌کند. آیدا بلوز سفید و دامن مشکی به تن دارد با موهائی ریخته بر روی شانه، خیلی آرام و ساده. برخوردش صمیمانه است. سالها بود که دلم میخواست او و سرشناس ترین شاعر دورانمان را ببینم و به گوشه‌ای از راز و رمز زندگی مشترک آنان پی ببرم. برای دیدار راه درازی را طی کردم از تهران تا کرج، بعد فردیس و بعد دهکده. توی راه فکر می‌کردم این گفتگو چگونه گفتگویی خواهد شد بعد با خود گفتم مهم همین اشتیاق است.

در اتاق نشیمن بآنچه بیشتر جلب توجه می‌کرد تابلوهای نقاشی و خط و یک مجسمه از پتهون بود. نزدیک شومینه

چند گلدانی آپارتمانی به چشم می‌خورد. این فضائی است سرشار از ذوق و زیبایی که آیداً به وجود آورده تا شاعر بتواند بنشیند، بیندیشد، و بنویسد. در حالی که موسیقی کلاسیک قشنگی در فضا مترنم است گفتگویم را با آیداً شروع می‌کنم:

چرا به این گوشه دورافتاده آمده‌اید؟ شاید برای فرار از دست دوستان و دوستداران لبخندی می‌زند و می‌گوید:

- نه هر جا که باشیم دوستان می‌آیند و پیدایمان می‌کنند. مگر می‌شود بی همنفس زندگی کرد. ما قبلاً در یک منطقه پر ترانیک تهران زندگی می‌کردیم، سرو صدای رفت و آمد اتومبیل‌ها حسابی کلافه مان می‌کرد. دو سال و نیم پیش این جا به دیدار دوستی آمدیم از سکوت و آرامش و هوای لطیف اینجا خوشمان آمد، دست به کار شدیم آپارتمان را فروختیم و اینجا را خریدیم. حالا دیگر به این سکوت و به این فضا و محله عادت کرده‌ایم. سکوت و آرامش نعمت بزرگی است.

شایع بود که می‌خواهید در خارج از ایران ماندگار شوید؟
- ما هرگز به زندگی در خارج از اینجا فکر نکرده و نمی‌کنیم و سفری که پیش آمد به دعوت مجامع فرهنگی خارج از کشور بود و فکر نمی‌کردیم بیش از یکی دو ماه طول بکشد. اما خوب مسئله بیماری شاملو پیش آمد. بعد از یک عکسبرداری به او گفتند حتماً باید تحت عمل جراحی قرار گیرد. اگر غفلت می‌کردیم شاید برای همیشه فلج می‌شد، تا عمل جراحی بعدی شش ماه فاصله بود که اگر می‌خواستیم بیائیم ایران و دوباره بر گردیم طبیعتاً میبایستی متحمل مخارج سنگینی می‌شدیم. این بود که این فاصله را احمد با قبول برگزاری شب های شعر خوانی و تدریس ادبیات در دانشگاه پر کرد و حالا هم که می‌بینید اینجا هستیم. البته خیلی تلاش کردند ما آنجا ماندگار شویم اما ترجیح می‌دهیم تو وطن خودمان زندگی کنیم.

برخورد ایرانی‌ها چگونه بود، دوری از ایران چه تأثیری در روحیه آنان گذاشته بود آیا میل به بازگشت در آن‌ها نیز وجود داشت؟

- استقبال ایرانیها از شاملو خیلی محترمانه بود. و اما ایرانیان

مقیم خارج عده‌ای واقعاً دلشان برای ایران پر می‌کشید در آنجا احساس بی‌ریشگی و بی‌هویتی می‌کنند. البته این‌ها سوای عده‌ای هستند که اصلاً به آنجا رفته‌اند که ایرانی نباشند. به طور کلی بررسی وضع اکثر ایرانیان آن سوی مرز انسان را متأثر می‌کند، بچه‌هایی که در این چند سال متولد شده‌اند اصلاً فارسی را نمی‌توانند خوب حرف بزنند، با هفته‌ای دو سه ساعت درس فارسی که نمی‌شود زبان یاد گرفت. این بچه‌ها در دو فضای کاملاً متناقض بزرگ می‌شوند فضای خانه و فضای مدرسه‌شان کاملاً با هم فرق می‌کند و اصلاً معلوم نیست چه آینده‌ای در انتظار این بچه‌هاست، نه ایرانی هستند نه فرنگی، اغلبشان خجالت می‌کشند که فارسی حرف بزنند. امید که با بهتر شدن وضع اقتصادی آن‌ها که واقعاً می‌خواهند، بخصوص تحصیل کرده‌ها بیایند و به جای سازندگی برای بیگانگان برای وطن خودشان سازنده باشند.

زندگی روزانه شما و شاملو چگونه می‌گذرد؟

- شاملو بیدار که شد مشغول کار می‌شود. من هم بعد از رسیدگی به کارهای روزمره و کارهای بیرون باید به کارهای خودم هم برسم، گاه نوشته‌ای را تایپ می‌کنم ولی بیشتر تنظیم مطالب کتاب کوجه و کارهای دقیق این مجموعه بزرگ است که مثل دریا میماند که از قطره قطره کار و تلاش به وجود آمده. بیست و چهار ساعت شبانه روز را کم می‌آورم. کار بزرگی است و باید دل سوزاند و نمی‌شود سرسری گرفت.

پس وقت شما تنها صرف خرید و آشپزی و لباس‌شویی نمی‌شود؟

- البته این کارها هم جزو زندگی است اما همه زندگی نیست. وانگهی ما دو نفر آدم که مطلقاً سخت گیر نیستیم و فقط دلمان برای کارمان می‌تپد مگر چقدر بگذار و بردار میتوانیم داشته باشیم؟ از این گذشته مگر زن تنها برای کارهای خانه ساخته شده، در اجتماع هم می‌تواند حضور فعال داشته باشد. فرق انسان و حیوان در همین روابط اجتماعی است. حضور فعال داشتن در جامعه زن و مرد ندارد، ملت‌ها و جوامع از زنان و مردان تشکیل می‌شود. داریم وارد قرن بیست و یکم می‌شویم مگه نه؟

قبل از ازدواج با شاملو چه می‌کردید و چگونه با هم آشنا شدید؟

- پدرم کارمند شرکت نفت بود، برای چند سال در اصفهان زندگی می‌کردیم. دیپلم که گرفتم و آمدم تهران، سال ۴۱ بود و من تازه وارد دانشکده شده بودم که شاملو و مادر و خواهرهایش آمدند همسایه ما شدند. او را دیدم و قاعده دگر شد.

من از همان نوجوانی عاشق موسیقی جهانی بودم، موسیقی دان برایم موجودی استثنائی بود، انسانی با احساس و اندیشه‌ای ژرف، برایم خیلی جذابیت داشت که چطور یک مصنف موسیقی از آن همه ساز و ضربه‌ئی و بادی و زهی ترکیبی حیرت انگیز به وجود می‌آورد. هنر موسیقی دان واقعاً برایم باشکوه و انسانی بود. بعد از آشنائی با شاملو احساس کردم او هم فردی استثنائی است خالق آثاری برای اعتلای بشر. امروز یقین دارم شعرهای شاملو نه فقط کم از آثاری که موسیقی دانان بزرگ ساخته‌اند نیست بلکه رابطه مستقیم تر و مؤثرتری با انسان برقرار می‌کند. راست گفته‌اند که شعر شاه هنرهاست.

گفتید که همسایه بودید چطور به ازدواج انجامید؟

- شاملو آن زمان کتاب هفته را سردبیری می‌کرد که مدت ها بود آن مجله را عاشقانه می‌خریدم و می‌خواندم و تازه فهمیدم که کار کار اوست، و دو مجموعه شعر هم منتشر کرده بود. بعد از دو سال آشنائی ازدواج کردیم. البته وضع او برای ازدواج مناسب نبود ولی من خودم را برای همه مشکلات و سختی‌هایی که قرار بود به دوش بکشیم آماده دیدم. قرار بود از زیر صفر شروع کنیم و کردیم و من می‌بایست به او توان مبارزه با مشکلات را می‌دادم.

خانواده شما با این ازدواج مخالفت نکردند؟

- ابتدا چرا... در میان ارمنیان رسم است که ازدواج‌ها در میان خودشان صورت بگیرد به هر حال عشق یکبار دیگر بر تعصبات پیروز شد. البته بعدها پدر و مادر و خانواده‌ام مجذوب شاملو شدند و حال خیلی دوستش دارند و خیلی هم در دوران سخت به ما یاری رساندند. کدام شاعر و نویسنده از راه قلم زندگی راحتی داشته است. ولی من می‌دانستم چه می‌خواهم.

هنوز عاشق شاملو هستید؟

- بیشتر از گذشته. چرا که اول فقط کشش و احساس است ولی به مرور که دو نفر همدیگر را بهتر می‌شناسند منطق هم دخالت میکند، هر چه او را بهتر می‌شناسم این احساس قوی‌تر می‌شود؟ چرا که عشق با گذر از پیچ و خم‌های زندگی، با گذر از غمها و شادی‌ها رنگ و موقعیت واقعی خود را پیدا می‌کند.

پس این تزا قبول ندارید که ازدواج عشق را بیرنگ میکند؟

- تا شرایط چگونه باشد و عشق چه عشقی باشد. عشق اگر ریشه معنوی داشته باشد، دو انسان را به مرور زمان نزدیک‌تر میکند. عشق باید سازنده باشد، وقتی سازنده باشد کامل کننده آن دیگری هم می‌شود. پس چنین عشقی نه با ازدواج و نه بدون ازدواج بیرنگ نمی‌شود. سارتر و سیمون دو بوار هم که ازدواج نکردند حدود چهل پنجاه سال عاشقانه زندگی کردند. پس مهم درک و شیوه ارتباط و کمی هم غیر پیش بینی بودن و تازگی داشتن یعنی غافلگیر کردن طرف است.

کلاً عشق را چگونه تعریف می‌کنید؟

- عشق احساسی است که حرکت و پیشرفت را در روی زمین موجب می‌شود. بدون عشق اصلاً هستی از چرخش باز می‌ایستد. عشق انسان به انسان دیگر است که به هستی ما معنی می‌بخشد. بخصوص ما باید به بچه‌هایمان عشق و محبت و گذشت بیاموزیم نه کینه‌توزی. بدون عشق و حرمت به انسان و عشق به طبیعت زندگی سرد و خاموش می‌شود.

یادم می‌آید از یکی از مشاهیر پرسیدند چه طور شد که به دانش ریاضی علاقه‌مند شدید پاسخ داد عاشق بودم، عاشق. بعضی‌ها اصلاً عاشق نمی‌شوند.

- بله و همان‌ها هستند که دنیا را به آتش و خون میکشند و مشکلات جهانی به وجود می‌آورند، خود خواهند و وابستگی عاطفی ندارند و انگیزه برای کارهای انسانی بزرگ ندارند. عشق انسان را زلال و پاکیزه می‌کند البته اسم هر کشش زودگذری را هم نمی‌توان عشق گذاشت.

برای ثبوت عشق باید از صافی‌ها عبور کرد و برای حفظ آن باید کوشید. انسان عاشق همیشه در پی کشف ناشناخته‌ها

احمد شاملو

ساز هر کسی برقصم، من لباسی میپوشم که باموقعیت و سن و شرایط اجتماعی که در آن زندگی می‌کنم تناسب داشته باشد. از اصراف اصلاً خوشم نمی‌آید و معتقدم زیاده روی در هر موردی نوعی مرض است. اما از آراستگی و تمیزی خیلی خوشم می‌آید. گاه لباس های قدیمی را با تغییراتی، دوباره مورد استفاده قرار می‌دهم.

مثل اینکه مدتی هم خیاطی می‌کرده‌اید؟
- بله، ما پانزده سال اول زندگی مان را خیلی با سختی گذرانیدیم، اجاره نشین بودیم و گاهی در گذران زندگی روزمره دچار اشکال می‌شدیم و من مجبور بودم برای اینکه از حداقل امکانات زندگی برخوردار شوم خیاطی کنم. اگر ناشرینی هم کتابی از شاملو چاپ می‌کردند مبلغ مهمی به دست نمی‌آوردیم. این بود که ما سالهای سختی را گذرانیدیم اما این سالها تجربه‌های گرانبهائی را همراه داشت و از نظر بازدهی فکری پر بار بود و ما خودمان را در آن سالهای بحرانی ساختیم شاید شاملو بیشترین شعرهایش را در آن سال ها سروده باشد.

مثل اینکه آقای شاملو در مورد تجدید چاپ و چاپ آثارش با مشکلاتی روبروست.
- کتاب هایش تجدید چاپ نمی‌شود. در حال حاضر حافظ شاملو و کتاب کوچه و کتابهای دیگرش اگر پیدا شود در بازار آزاد به فروش می‌رسد که واقعاً از این موضوع متأسف است. این کتاب ها چرا نباید در دسترس جوانان مشتاق قرار گیرد، یک دانشجو چطور می‌تواند مبلغ زیادی برای خرید کتاب از بازار آزاد بپردازد. این مشکلات گریبانگیر اکثر نویسندگان هست. جوانان امروز شاید ندانند شاملو کیست؟ و این واقعاً دردآور است.

برادرزاده من که هشت سال دارد، پریا را از حفظ است و بعضی وقتها هم زمزمه می‌کند: روزی ما دوباره کیوتراهیمان را پیدا خواهیم کرد.
- خوب در خانوادهائی نظیر خانواده شما بله، اما منظور من مردم هستند و بیشتر جوانان که باید شاعران و نویسندگان شان را بشناسند و این از طریق رادیو و تلویزیون میسر است.

صحبت از تلویزیون شد آیا برنامه‌های تلویزیون را نگاه

شاملو درجائی گفته است که موسیقی سنتی را دوست ندارد چرا که یکنواخت و غمگین است و شما در جائی گفته‌اید که شادی نشانه بی‌دردی است این دو نوع تفکر را چگونه توجیه می‌کنید؟

- من این میان تضادی نمی‌بینم. البته هر شادی نتیجه احساس رضایت است، اما شادی یک رهبر ارکستری که یک اثر درخشان را اجرا کرده با احساس شادی سادیکی که توانسته کسی را آزار بدهد از یک مقوله نیست. همان طور که غم شما از این که مثلاً نتوانسته‌اید پرنده‌ئی را از چنگ گربه نجات بدهید با غمی که شاملو عنوان کرده دو تاست. من شادی بی‌عبار و دردها را پیش کشیدم نه شادی سازنده انسان موفق را. کسی تا غمخوار محیطش نباشد نمی‌تواند سازندگی کند و از این راه به شادی برسد. آن هائی که برای خودشان غم می‌خرند یا بیمارند یا از خودشان نفرت میکنند. شاملو اصولاً با توقف و در جا زدن و تکرار، مخالف است. خوب این چیزی را که بهش می‌گویند موسیقی سنتی یا ردیف تا کی می‌توان به همین صورت گوش کرد؟ باید به جلو هم نگاه کنیم و مروج تحرک و پیشرفت باشیم، تازه همین کهنه پرستان، کار موسیقی دانانی را هم که آمده‌اند تلاش کرده‌اند برای رهائی موسیقی از این تکرارها، متعصبانه رد می‌کنند. این فقط مربوط به موسیقی نمی‌شود هر پدیده یا هر نوشته یا اثر هنری باید آدم را به تفکر وادارد و حقیقت را بیان کند و بر بینش و دانش ما بیفزاید. عمر آدمیزاد بی‌رحمانه کوتاه است پس باید حداکثر استفاده را از آن برد، زندگی را ذره ذره نوشید جوری که یک قطره آن حرام نشود.

از خصوصیات شاملو بگوئید.

- شاملو پر کار و سخت کوش و در کارش جدی و دقیق است. آدمی است جذاب، شوخ طبع و دست و دلباز، حضوری مطبوع دارد و کج خلقی‌ها و خودبینی‌های بعضی‌ها را ندارد. یکی از ویژگیهای شاملو همیشه آراستگی اوست. با وجود ناراحتی‌های جسمی اش آدمی است خون گرم و منظم. ولیخ آموختن و دیدن و شنیدن دارد.

صحبت از لباس شد آیا خود شما از مد روز پیروی می‌کنید؟
- اصولاً از این نو حرکات خوشم نمی‌آید و دوست ندارم به

خوبی بخش می‌شود راجع به بهداشت و مشکلات جوانان و علوم هنر هفتم.

هنرمندان ایرانی بخصوص اهل قلم در تنگنای مالی وحشتناکی قرار دارند به غیر از یکی دو نفر بقیه درآمدی که تکافوی گذران زندگی روزمره‌شان را داشته باشد ندارند آیا نباید فکری به حال این قشر بشود؟ می‌خواستیم بیایم اینجا کسی به من گفت برو ببین شاملو در چه خانه مجللی زندگی می‌کند ولی من می‌بینم این فقط یک خانه کوچک و جمع و جور است که البته خیلی با سلیقه تزئین شده. تازه اگر در خانه مجللی هم زندگی کند جای بحث نیست در کشور سوئد بهترین نقطه استکھلم کنار دریا برای زندگی هنرمندان اختصاص دارد. هنرمند که بیشتر از یک تازه به دوران رسیده لیاقت زندگی خوب را دارد پس چرا باید از داشتن زندگی راحت و پاکیزه محروم باشد؟

- این نوع برخورد کینه توزانه و تنگ نظری‌ها همیشه بوده. به جایش چرا نباید آرزو کنیم که همه انسانها خوب زندگی کنند؟ هنرمندان و نویسندگان کشورهای که فرهنگ و هنر را

می‌کنید؟

- گاهی بله، مثلاً برنامه‌ای بنام شوکران بخش میشود که خیلی آموزنده است، دردهای جامعه را نشان می‌دهد، فقر و نکبت و بدبختی. اینها مردم این جامعه هستند که به این روز افتاده‌اند در این برنامه دیدم که ریشه یابی هم می‌شود، بهر حال درد و بدبختی را که نشان بدهند بدون شک کسانی پیدا می‌شوند که به فکر چاره جوئی بیفتند. در رژیم گذشته کسی جرأت نداشت حتی از همین فقر و اعتیاد و ناپسامانی عکس بگیرد، و یا در جائی مطرح کند. تمام این مسائل باید ریشه یابی و چاره جوئی بشود. اگر این‌ها در زندگی شان کار و هدف داشته باشند که به این راه‌ها کشیده نمی‌شوند. باید علت را یافت و از میان برداشت. انسان که بزه‌کار از مادر زاده نمی‌شود، عوامل اجتماعی باعث می‌شود که به طرف پلیدی کشیده شود. هیچ انسانی دوست ندارد درمانده و بدبخت باشد، کدام زنی قلباً راضی است که جگر گوشه‌اش معتاد باشد، این‌ها بیمارند و خود ویرانگر. بیمار را باید مداوا کرد. این برنامه تکان دهنده انسان را متأثر میکند ولی تأثیر گذار و خوب است. اگر بی سوادی ریشه کن شود به رفع این مشکلات کمک مؤثری می‌کند، برنامه‌های آموزنده

کمک می‌کنید؟

- تا آنجا که بتوانیم بله، به هر حال ما انسانیم با عواطف و احساسات انسانی، و از دیدن فقر دیگران رنج می‌بریم اما مسئله فقر و محرومیت در جهان باید به طور ریشه‌ای حل شود. به اعتقاد من یک نوع بیداری در ملت‌ها به وجود آمده و خیلی از حکومت‌ها مجبور شده‌اند در مقابل خواسته‌های مردم تسلیم شوند، محرومین به پا خاسته‌اند تا از حقوقشان دفاع کنند، بالاخره باید روزی عدالت اجتماعی در جهان برقرار شود. تا فقر در جهان وجود دارد سرمایه‌دار هم به آسایش واقعی نخواهد رسید، دائم از طرف محرومین بیدار شده مورد تهدید قرار می‌گیرد.



ارج می‌گذارند بعد از چاپ یکی دو کتاب یا هر اثر دیگرشان از زندگی راحتی بهره‌مند می‌شوند تا بدون دغدغه و غم نان به کارشان ادامه دهند. شاملو ۹۰ عنوان کتاب نوشته و ترجمه کرده، فقط یکیش بیش از صد جلد است. سال‌های سال روزی ده دوازده ساعت متوالی کار کرده از جانش مایه گذاشته، من سالها شاهد درد کشیدن و رنج بردن او از بی عدالتی‌ها در جهان بوده‌ام با این وجود او کارش را کرده است.

این فقر پرستی ریشه در گذشته دارد زمانی که جشن‌های عجیب و غریب می‌گرفتند و میلیون‌ها دلار ریخت و پاش می‌کردند و نمی‌دیدند یا نمی‌خواستند ببینند که دور و ور پایتخت مان یافت آباد و زور آباد و حلبی‌آبادها هر روز سر از خاک در می‌آوردند، روستاهامان از بی‌آبی رها می‌شدند و مردم بیچاره‌اش به این بیغوله‌ها پناه می‌آوردند، نویسندگان و شاعران واقعی هم به سختی زندگیشان می‌گذشت و برای گذران زندگی اغلب مجبور بودند به کارهای بی‌ارزش رو کنند و از کار خود باز بمانند، برای نویسندگان و هنرمندان حقوقی قائل نبودند مگر برای آنهایی که در خدمت آنها بودند. بهر حال این گنجینه‌های فرهنگی ما باید روزی حقوق و جایگاه خودشان را به دست آورند. شاید آن روز خیلی دور نباشد باید در این راه تلاش کرد. فلان هنرمند تا هست کسی سراغش را نمی‌گیرد همین که از دست رفت مجالس ختم چنین و چنان برایش بر گزار میکنند و افسوس می‌خورند. این شاعران، نویسندگان و هنرمندان هستند که فرهنگ یک ملت را می‌سازند پس بیائیم در زمان حیاتشان آن‌ها را دریابیم. نام شوین مترادف است با لهستان، بتهوون با آلمان، شکسپیر با انگلستان، حافظ با ایران، میکل آنژ با ایتالیا ما چرا فقط نسبت به آدم‌هایی که فرهنگ و ادب ما را پر بارتر میکنند تنگ نظریم در حالی که ما ملت‌ها اعتبارمان را با وجود آن‌ها کسب می‌کنیم. این تفکر عجیب از کجا آب می‌خورد که همیشه هنرمندان باید محتاج و دریدر و مفلوک باشند، انسان عاقل و خردمند که نباید مثل حیوان روزگار بگذرانند. با این وجود من و احمد با صرفه جوئی زندگی می‌کنیم ریخت و پاش نداریم چرا که در دنیائی که اکثریت فقیر هستند و رفاه نسبی وجود ندارد باید ساده زندگی کرد.

صحبت از فقر و محرومیت شد آیا شما به پائین دستی‌ها